

از ۳۰ خرداد ۶۰
تا ۳۰ خرداد ۹۹

فواد عبداللہی صفحہ ۴

از «فلوید» در امریکا تا
«کلتون» در انگلستان!

جہان علیہ نژاد پرستے
و تبعیض

اطلاعیه حزب حکمتیست (خط رسمی) صفحہ ۲

گزارش اعتراضات در اروپا

تشکیلات خارج کشور حزب حکمتیست (خط رسمی) صفحہ ۳

حزب کمونیست کارگری - حکمتیست (خط رسمی)

HEKMATIST.COM

۳۱۱ ہفتگی



۱۱ ژوئن ۲۰۲۰ - ۲۲ خرداد ۱۳۹۹
پنجشنبه ها منتشر میشود

از اعتراض به نژادپرستی تا ریزش
دیوار «جهان متمدن»

خالد حاج محمدی صفحہ ۵

ملاحظات بر طرح تعاونی کارگری
«شرکت کارگری ویژه هفت تپہ
(شکوہ) خرداد ۱۳۹۹»

مظفر محمدی صفحہ ۷

خطبہ ضد کمونیستی آقای اسانلو
از سر ناخوشی است

آذر مدرسی صفحہ ۱۰

دو اطلاعیه از دفتر کردستان حزب حکمتیست (خط رسمی)

پژاک باید تاوان جنایاتش به مردم
کردستان را پس دہد

کولبری کہ برای ۲۵ سنت
کشتہ میشود

آزادی برابری حکومت کارگری



از «فلوید» در آمریکا تا «کلاستون» در انگلستان!

جهانی علیه نژاد پرستی و تبعیض

بدنبال قتل فجیع و نژادپرستانه جورج فلوید بدست پلیس آمریکا در ۲۵ مه، شورش و طغیان اعتراض میلیونی که ابتدا در سراسر آمریکا و بلافاصله در سراسر اروپا طی دو هفته گذشته برافراشته شد، جهان را با سرعت وارد فاز دیگری از تغییر، این بار به نیرو و قدرت پائین، به نیرو و قدرت محرومین کرد! اعتراضاتی که اجرای خواست‌ها و به کرسی نشاندن مطالبات فوری آن علیه تبعیض و بی‌حقوقی و محرومیت را نه در کردیدورهای پارلمان‌ها و جدل‌های انتخاباتی احزاب پارلمانی، نه در میدان جنگ‌های نیابتی و رقابت‌های مخرب قطب‌های تجاری و نظامی و تروریستی حاکم بر جهان، یا در کمپین‌های لابی‌سازی، که در اتحاد و نیروی میلیونی خود، در مشت‌های گره کرده و عزم و اراده «غیرقانونمند»، «ساختارشکنانه» و «زیر و رو کننده» خود جستجو می‌کند. عزم و اراده‌ای که نسیم آن سرعت به شهرها و جوامع دیگر می‌رسد. در بطن این جنبش هر سنگری که جایی فتح می‌شود، هر قدم به پیشی که برداشته می‌شود و هر عقب‌نشینی که تحمیل می‌شود، بلافاصله راه پیشروی‌های بیشتر محرومان و فرودستان در سایر جوامع را باز می‌کند! مبارز ضدنژادپرستی در آمریکا راه باز می‌کند!

اعتراضات عدالت‌خواهانه مردم آمریکا علیه نژادپرستی سیستماتیک و بنیادی در این کشور، که آتش‌فشان خشم خفته نسل اندر نسل مردم استعمار شده، معترض و منتظر از نژاد پرستی، تبعیض و استبداد را در سراسر جهان برانگیخت، به یک نمایش قدرت از پایین علیه حکام جهان تبدیل شد.

عربده‌کشی‌های ترامپ و هارکورد‌های دست راستی و مرتجع در آمریکا، تهدیدها و فراخواندن ارتش برای سرکوب مردم معترض، نه تنها اعتراضات به کشتار و جنایت فوق را نخواستند، بلکه علاوه بر کربتی بر باروت خشمی بود که سالهای سال در قلب‌ها و مغزها منتظر فرج ای برای انفجار بود. این جنایت به فرصت و امکانی تبدیل شد که مردم آزادی‌خواه در سراسر جهان، در شهرهای بزرگ و کوچک جهان، علیه نژاد پرستی و تبعیض دست به اعتراض بزنند و حکام دست راستی آمریکا و دولت‌ها و سیستم حاکم ممالک خود را به چالش بکشند. این موج عظیم انسان‌دوستی، ضد نژادپرستی و تبعیض، چنان سراسری و عظیم و همه‌جانبه شد، که هیئت حاکمه نژاد پرست آمریکا و روسای پلیس و مقامات مختلف آنها را لگام زد. تهدید و عربده‌کشی، گستاخی و دهن‌کجی به معترضین، جای خود را به معذرت‌خواهی، عقب‌نشینی، پس‌گرفتن تصمیمات ترامپ و سران راست، قول و قرار به تغییرات در سیستم و پلیس و... داد. تا همینجا این لگام زدن بر افسار رها شده بورژوازی آمریکا، نه تنها برای طبقه کارگر و مردم آزادی‌خواه در آمریکا، که دستاوردی بزرگ برای طبقه کارگر و مردم ستمدیده و آزادی‌خواهان در جهان است. اگر شروع اعتراضات علیه نژادپرستی در آمریکا بود، دامنه آن امروز دیگر کل سیستم بورژوازی، قوانین نژاد پرستانه و تبعیض‌آمیز و همه سمبل‌های برده داری مدرن، فقر و بی‌حقوقی و همه دولت‌های حاکم بر جهان را مورد حمله خود قرار داده است. این موج تا همین اکنون به یک صف عظیم عدالت‌خواهی در سراسر جهان علیه نظم موجود شکل داده است. امروز در مقابل چشم جهانیان بزرگترین قدرت‌های نظامی، اقتصادی و همه سمبل‌های قدرت آنها، همه شخصیت‌ها و قهرمانان آنان به چالش کشیده شده است. نفرت از سرپای این نظم همه جا موج می‌زند و همراه خود، خوشبینی و اعتماد بنفس در صفوف طبقه کارگر و محرومین جهان، در صف مردم متمدن و برابری‌طلب و همسرنوشتی و ضرورت دفاع از همدیگر را دهها بار افزایش داده است.

عقب‌نشینی‌های قطره چکانی حاکمین در آمریکا، به عنوان بزرگترین قدرت نظامی و اقتصادی جهان، و به عنوان سمبل «دمکراسی» و «بازار آزاد» و قدوسیت آن، قادر به مقابله و عقب‌زدن پیشروی‌های این موج نیست! اما همین درجه از عقب‌نشینی، از جمله لگام زدن بر قدرت پلیسی و افسارگسیختگی آن، تغییر قوانین نژاد پرستانه، تأمین حداقل‌هایی برای رفاه مردم محروم و... اعتماد به نفس، اتکا به قدرت خود از پائین و ضرورت مقابله جدی علیه بی‌عدالتی را در جهان و علیه حکام کشورهای مختلف را تقویت می‌کند.

اعتراضاتی که طی دو هفته، در اولین پیشروی‌های خود در آمریکا، نهاد سرکوبگر پلیس نژادپرست و غیرقابل حسابرسی را برای اولین بار در تاریخ این کشور به حسابرسی و محاکمه کشانده است! چنان بر پیکر بورژوازی حاکم در آمریکا، با همه جناح‌ها و دستجات آن، لرزه انداخته است که بر دهان دریده و گشاد ترامپ، مهر سکوت زد و او را به خزیدن در کاخ سفید و پنهان شدن از انظار جامعه، محکوم کند! اعتراضاتی که در اتحاد هیئت حاکمه آمریکا پشت سر رئیس جمهور «منتخب ملت» شکاف‌های جدی ایجاد کرد! موج این پیشروی‌ها در بریتانیا موجب به زیرکشی‌شدن مجسمه کلاستون، تاجر برده قرن هفده و از سمبل‌های افتخار بریتانیا در بریستول، توسط مردم معترض شد!

جهانیان و در راس آن طبقه کارگر و صف عدالت‌خواهی، این عقب‌نشینی‌ها و دستاوردها را دستمایه پیشروی‌های آتی خود علیه بنیادهای جهان وارونه امروز و پایان دوران حاکمیت افسار گسیخته سرمایه خواهد کرد.

عروج دور دیگری از مبارزه علیه نژادپرستی نهادینه شده در سیستم حکومتی و پلیسی آمریکا، این بار در آمریکای قرن ۲۱، می‌رود کاری را که مقاومت و مبارزه بردگان قرن هفدهم قادر به انجام کامل آن نشد، به انجام و به پایان برساند! این مبارزات می‌تواند در سیر پیشروی خود، مبارزه علیه نژادپرستی، این میراث بازمانده برده داری قرن هفده که منشا سود و سودآوری برای نظام صنعتی و مدرن کاپیتالیستی امروز است را، در سراسر جهان، از نیویورک و پاریس و لندن تا تهران و بیروت و بغداد، به مبارزه علیه بردگی مزدی مدرن کاپیتالیستی گره بزند و ریشه همه نابرابری‌ها، تبعیض‌ها، بی‌عدالتی‌ها را با لغو استثمار انسان از انسان، برای همیشه بخشکاند! جنبش علیه بردگی قرن هفده با پیروزی جنبش علیه بردگی قرن بیست و یک، می‌تواند به پیروز نهایی برسد.

زنده باد آزادی و برابری

زنده باد مبارزات جهانی کارگران و محرومان

حزب حکمتیست (خط رسمی)

۱۱ ژوئن ۲۰۲۰

میان حقوق شما شمول انسان، قانون اساسی دولت آتی شما است



آمریکا است، اعتراض خود را به سیستمی که عامل اصلی نژادپرستی سیستماتیک از آمریکا تا انگلستان است بیان کردند. بزرگترین این اعتراضات در روزهای شنبه و یکشنبه ششم و هفتم ژوئن بود که همزمان با مارش و تجمع هزاران نفره در لندن در شهرهای دیگر انگلستان از جمله بریستول، منچستر و چندین شهر دیگر این اعتراضات در جریان بود. در تجمع لندن طبق معمول پلیس هم در صف های مختلف حضور داشت و پلیس های اسب سوار در دو طرف خیابان و اطراف تظاهرات کنندگان را احاطه کرده بودند. همچنین چند مورد بگیر و ببند و مقابله با پلیس و درگیریهای جزئی رخ داد. در مقابل پارلمان که مجسمه چرچیل بنا شده، چند معترض با اسپری شعارهایی را در مقابله با او و سیاست های دست راستی اش روی مجسمه نوشتند. بخش عمده سیاست های چرچیل در حال حاضر هم توسط احزاب دست راستی حمایت میشود و بهمین دلیل مورد نفرت اکثریت طبقه کارگر جامعه بریتانیا است. همزمان با این اتفاق در تظاهرات شهر بریستول معترضان جوان مجسمه نصب شده یکی از تاجران برده قرن هفدهم به اسم «ادوارد کولستون» که عضو پارلمان وقت بریتانیا هم بوده را با هورا کشیدن به زیر کشیده و این نماد برده داری و نژادپرستی را به دریا انداختند. ویدئو پایین کشیدن و به دریا انداختن مجسمه ادوارد کولستون بعنوان به زیر کشیدن نماد برده داری، استثمار و نژادپرستی انعکاس ویژه و زیادی در سراسر جهان داشته و هزاران بار در شبکه های اجتماعی باز نشر شده است. شخصیت های سرشناس زیادی از اقشار مختلف جامعه با انتشار این ویدئو و نوشتن جملاتی حمایت خود را از این اقدام اعلام کرده اند. حضور طیف نوجوان و جوان که نه فقط وقهی به تبلیغات نژادپرستانه گروه های مختلف زیر مجموعه احزاب دست راستی پارلمانی می نهند بلکه شدیداً مقابل آن هستند در این اعتراضات مشهود است. در این تجمعات با همکاری داوطلبانه برای انسجام و امنیت بیشتر تجمع در این دوران اپیدمی، داوطلبان از جریان های مختلف چپ بین تظاهرات کنندگان ماسک و ژل ضد عفونی دست و بطری آب پخش می کردند. رفقای تشکیلات لندن حزب نیز در تجمعات لندن حضور فعال داشتند و از نزدیک شاهد موج حمایت و همبستگی شورانگیز چپها و بخش مترقی و انسان دوست مردم لندن از زندگی سیاه پوستان در آمریکا و جهان که زیر فشار سیستماتیک نژادپرستی هستند، بودند. تعدادی از شعارهای معترضان که به انگلیسی روی بنرها نوشته شده بود از این قرار بود:

آزادی ، حق تولد ماست! نه به نژادپرستی!
تا عدالت نباشه، صلح نیست!
سکوت، یک نوع خشونت!
زندگی سیاهان ارزش دارد!
نژادپرستی یک پاندمیک است!
ما یکی هستیم!
فقط توی خشکشویی رنگها جدا میشوند!

تشکیلات خارج کشور حزب حکمتیست (خط رسمی) - واحد لندن

۶ ژوئن ۲۰۲۰

آلمان - اشتوتگارت

در ادامه اعتراضات گسترده و بر حق مردم معترض آمریکا به توحش و افسارگسیختگی سیستم و پلیس و نژادپرستی و تبعیض که صدامتیه از مشخصه های تمامی دولتهای امروزی دنیا است، مردم شهر اشتوتگارت آلمان نیز دست به برپائی تظاهرات وسیعی در حمایت از مردم معترض آمریکا علیه توحش حاکمیت آن کشور زدند. در این راستا روز شنبه، ۶ ژوئن ۲۰۲۰، به فراخوان اکثریت سازمان ها و احزاب و جریان های ضد راسیسم و مترقی از جمله حزب حکمتیست-خط رسمی، تظاهرات بسیار وسیعی در شهر اشتوتگارت آلمان برگزار شد. مردم ابتدا در مرکز شهر (در شلوگارتن) جمع شدند و به سردادن شعارها و بیان دیدگاه هایشان پرداختند و بعد از یک ساعت، راهپیمایی جمعیتی بیش از ده هزار نفر در خیابانهای مرکز شهر اشتوتگارت آغاز گشت. امروز نه تنها شعارهای علیه نابرابری و تبعیض و نژادپرستی کاملاً برجسته بود، بلکه با گذاشتن گل و عکس و بانرهای متعدد علیه راسیسم در برخی از میادین شهر، اشتوتگارت چهره ای کاملاً ضد راسیستی به خود گرفته بود. برخی از شعارها:

من می توانم نفس بکشم! ما نمی توانیم نفس بکشیم!

بدون عدالت، صلح ممکن نیست!

ما با هم دیگر قوی می شویم!

نه به راسیسم!

جان سیاه پوستان ، جان انسان، ارزشمند است!

هیچ انسانی راسیست دنیا نمی آید!

خون همه ما هم رنگ است!

خشونت پلیس باید خاتمه یابد!

همه با هم - علیه راسیسم!

راسیسم یک ویروس کشنده است! راسیسم نیز یک پاندمی است!

فقط غیر نژاد پرست نباش، فعالانه ضد-راسیست باش!

مریم رضانی گیوی

تشکیلات خارج کشور حزب حکمتیست (خط رسمی)

واحد اشتوتگارت آلمان

۶ ژوئن ۲۰۲۰ - ۱۷ خرداد ۱۳۹۹



انگلستان - لندن

از چند روز گذشته با شروع اعتراضات ضد نژادپرستانه در شهرهای آمریکا که جرقه آن قتل فجیع یک شهروند سیاه پوست آمریکایی به اسم جورج فلویید توسط پلیس بود، در لندن هم جنبش ها، جریان های و فعالین آزادیخواه و مترقی از طیف های مختلف چپ با حضور فعال در مرکز شهر و روبروی دفتر نخست وزیری و پارلمان دولت، تجمعات اعتراضی پر شوری را بر پا کرده اند.

معترضان در لندن با سردادن شعارهای ضد نژاد پرستانه و بخشا ضد سرمایه داری و با در دست داشتن پلاکاردها، بنرها و حتی ماسک صورت ها که حاوی مطالبات برحق و انسانی و همچنین دفاع از اعتراضات در

از ۳۰ خرداد ۶۰ تا ۳۰ خرداد ۹۹

فواد عبداللهی

fuaduk@gmail.com



۳۰ خرداد سال ۶۰، نسل‌کشی عظیمی توسط جمهوری اسلامی برافروخته شد. از این مقطع به بعد بیش از ۱۰۰ هزار انسان را به جرم آزادی‌خواهی، به جرم مخالفت با حکومت اسلامی، به جرم تسلیم نشدن به قوانین سیاه اسلامی، به جرم اعتصاب برای بهبود شرایط زندگی، به جرم مبارزه برای برابری و رفاه با قساوت تیرباران کردند؛ رفسنجانی‌ها و خامنه‌ای‌ها در کنار بهزاد نبوی‌ها و محتشمی‌ها، لاجوردی‌ها و صفوی‌ها در کنار محسن رضایی‌ها و خلخالی‌ها، گیلانی‌ها و رئیسی‌ها کنار موسوی‌ها و خامنه‌ای‌ها و حجابیان‌ها، سروش‌ها و گنجی‌ها، "دگراندیشان" و "اصلاح‌طلبان" امروزی شان به شانهِ اصولگرایان، پشت سر خمینی بنیانگذار جانی حکومت اسلامی، یکی از عظیم‌ترین فجایع تاریخ بشری را سازمان دادند تا آرمان‌های مردم به حرکت درآمده در انقلاب ۵۷ برای آزادی و رفاه را درهم بکوبند؛ هراس از عروج کمونیسم و "خطر" سرخ در بحبوحه انقلاب ۵۷ تا مقطع خرداد ۶۰، بورژوازی جهانی را به این فکر انداخت که به هر قیمتی جریان اسلامی را لانس و به وسط صحنه پرتاب کنند؛ تا با تحویل گرفتن تقریباً دست نخورده دستگاه دولت و استبداد حکومت شاه، و تکمیل آن با اختناق الهی و توحش اسلامی، انقلابی را که می‌رفت روز به روز مسیر خود را هموار کند و با پرچم کمونیسم و حاکمیت شوراهای کارگری به پیروزی برسد، به شکست بکشاند؛ کتاب خاطرات رفسنجانی از این منظر جالب است که بورژوازی جهانی و داخلی چگونه در سال ۱۹۷۹ برای رفع احتیاج مقطعی خود (یعنی به شکست کشاندن انقلاب و تضمین دوباره حاکمیت ساختارهای بورژوازی در ایران) با جمهوری اسلامی همبستر شد.

جریان اسلامی و در راس آن خمینی با بی‌رحمی و شقاوت بی‌سابقه‌ای در ۳۰ خرداد ۶۰، رسالت به خون کشیدن انقلاب ۵۷ را به سرانجام رساند؛ در تاریخ آن مملکت تنها حکومتی که از نظر توحش با این رژیم قابل مقایسه است، حکومت آقا محمد خان قاجار است که کرمان را به شهر "کوران" تبدیل کرد. سال اول انقلاب که هنوز اسلحه در دست مردم حاضر در خیابان بود، این سرکوب موفق نبود. مبارزات آزادی‌خواهانه و شوراهای کارگری، خیزش‌های اجتماعی و منطقه‌ای در کردستان و ترکمن‌صحرا، مبارزات وسیع و قدرتمند زنان و عطش عمومی برای برابری و آزادی، قوی‌تر از آن بود که جریان اسلامی بتواند به راحتی از پس سرکوب انقلاب برآید؛ فعل و انفعال سیاسی جامعه و طبقات و گرایش‌های مختلف، با رفتن سلطنت تمام نشده بود، تازه داشت شروع می‌شد؛ مردم با همان سرعتی که جریان اسلامی، خود را در مقابل مطالبات آنها می‌گذاشت، متشکل می‌شدند، به خیابان می‌ریختند و در جستجوی افق و نیروی مادی بودند که به انگیزه‌ها و نیازهای بنیادی جنبش عظیم‌شان پاسخ بدهد و آزادی و رفاه را در مقابل استبداد و فلاکت نظام سلطنت، به کرسی بنشانند. پاسخ جمهوری اسلامی به کمونیست‌ها و کارگران و بی‌کاران، به زنان، به مردم کردستان و به دانشجویان روشن بود: جوخه‌های اعدام و زندان و شکنجه! یک نسل‌کشی تمام عیار!

باید به صورت کسانی که می‌خواهند مردم ایران و جهان‌یان، این سالها را

فراموش کنند و حقایق را همچون گورهای گم‌شده قهرمانان آزادی و شرافت انسانی، پنهان کنند، تف کرد. ۴۰ سال پیش بود که جمهوری اسلامی با حمایت بورژوازی جهانی و ملی، با حمایت همه لیبرال‌ها و نیمچه لیبرال‌ها، با ارتش و کهنه ساواکی‌ها، بانک‌ها و ذخایر پول و اسلحه، با رادیو و تلویزیون‌های خارجی و داخلی به عنوان حکومت مطلوب مردم ایران از بالای سر جامعه، حقنه شد.

تاریخ مبارزه طبقاتی، عیان و پنهان، مملو از انقلاب‌ها و ضد-انقلاب‌ها است؛ مملو از کودتاها و "انقلابات مخملی" علیه خیزش‌های اجتماعی است؛ مملو از نقشه‌ها و توطئه‌های در آستین آماده و "فکرشده" توسط کانون‌های فکری و سیاسی بورژوازی است؛ دور نرویم در طول یک قرن اخیر در همین نظام سرمایه داری، بورژوازی جهانی شرایط سر کار آمدن هیتلر در آلمان، موسیلینی در ایتالیا، فرانکو در اسپانیا، سالاز در پرتغال، خونتاهای سرهنگان در یونان، پینوشه در شیلی، سوهارتو در اندونزی، تاچر در انگلستان، مک‌کارتی و ریگان در آمریکا، یلتسین در روسیه، خمینی در ایران، سیسی در مصر و ... را تدارک دید تا به هر قیمتی، جلو قانونمندی حرکت تاریخ را سد کند و مانع پیروزی انقلابات اجتماعی بر مت تعارض طبقه کارگر و محرومان به ساحت مقدس نظام سرمایه داری شود.

جمهوری اسلامی یکی از این حلقه کودتاهای خونین و ضد - انقلاب بورژوازی در تاریخ جهان معاصر است؛ حربه بورژوازی داخلی و جهانی برای سرکوب انقلاب ۵۷ بود و کماکان در تحولات و انقلاب آتی در ایران، قرار است همین نقش را بازی کند؛ هیچ‌کدام از جناح‌های بورژوازی ایران نمی‌توانند به اندازه جمهوری اسلامی، رسالت سرکوب کمونیسم و انقلاب کارگری را امروز بدوش بکشند؛ این را "عاقلان" و "دوراندیشان" مثل رضا پهلوی و اردشیر زاهدی به خوبی واقف‌اند که با خمینی و جمهوری اسلامی به بلوغ سیاسی‌شان رسیدند؛ سرکوب کمونیسم و آرمان اشتراکی، نقطه سازش اپوزیسیون راست با جمهوری اسلامی است؛ این مدالی است که تا به امروز همه جناح‌های بورژوازی ایران به گردن این نظام آویزان کرده‌اند.

اما آن دلایل اساسی که منجر به انقلاب ۵۷ شد، امروز دهها برابر نیرومندتر شده است. شرایطی که برای پایین‌کشیدن استبداد شاهی وجود داشت، امروز صدها برابر مساعدتر است؛ نظام حاکم در هیچ قلمرویی از حیات اجتماعی‌اش، از اقتصاد و سیاست تا فرهنگ و ایدولوژی از آن مصون نمانده است. مردم از "اصلاح‌طلب" و "اصولگرا"، از عمامه و بی‌عمامه در صفوف بورژوازی ایران، آنچنان که محکومین به اعدام در دژخیم، کینه دارند. مردم حکم به رفتن آقایان از بالا تا پایین داده‌اند؛ دی‌ماه ۹۶ و آبان ۹۸ سرآغاز این جنبش و خشم و خیزش مردمی خسته از ۴۰ سال جمهوری زجر است. جنبشی که به کمتر از محاکمه سران ریز و درشت جمهوری اسلامی رضایت نخواهد داد. این سنبه پر زور جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر برای بستن پرونده این سال‌های شوم است که جلاخان دیروز را به تملق‌گویی از قربانیان‌شان کشانده است. نسل امروز، نه گول می‌خورد و نه می‌ترسد؛ ۳۰ خرداد ۹۹، ۳۰ خرداد ۶۰ نیست! کاسه صبر این نسل، نسلی که چشمش به جمهوری سیاه اسلامی باز شده، لبریز است. جامعه ایران با عبور از هر دو جناح، با برافراشتن آرمان‌های سوسیالیستی و برابری‌طلبانه، آگاه به نیازها و حقوق جهانشمول خود، در حال متشکل شدن و امدادگی برای نبرد نهایی است.

آنچه در ۳۰ خرداد ۶۰ توسط جمهوری اسلامی و به کمک بورژوازی داخلی و بین‌المللی متوقف شد، با مقاومت و قدرتی عظیم‌تر در اعماق جامعه ادامه پیدا کرد تا بار دیگر امروز خود را در روبنا نشان دهد؛ "خطر" کمونیسم و حاکمیت شورایی، "خطر" برقراری یک نظام آزاد و برابر، بیخ گوش جمهوری اسلامی است. سوسیالیست‌ها نیروی محرکه تحولات آتی‌اند!

مشور سرنگونی جمهوری اسلامی را به پرچم خود تبدیل کنید

از اعتراض به نژادپرستی تا ریزش دیوار «جهان متمدن»

خالد حاج محمدی
khaled.hajim@gmail.com



جهان وارد روزهای جدیدی شده است. مردم در حدود دویست شهر آمریکا و صدها شهر دیگر در جهان به پا خاسته اند و بالایی ها، «صاحبان جهان متمدن» را به چالش میطلبند و با صدای بلند در همه میادین شهرها و پایتختهای کشورها اعلام میکنند، تبعیض و نژاد پرستی و بربریت را تحمل نمیکنیم. این حقیقت اگر لحظه عروج آن اعتراض برحق به مرگ جنایتکارانه «جورج فلویید» توسط پلیس آمریکا بود، ادامه آن مطلقاً به این ماجرا محدود نمیشود. اگر هدف اولیه و شروع این اعتراضات علیه نژاد پرستی نهادینه و عملاً قانونی در آمریکا بود، ادامه آن، «نه!» بزرگ بشریت متمدن و در راس آن کارگران و بخش محروم جامعه علیه کارکرد کاپیتالیسم و همه قدرتهای بزرگ جهان، علیه توحش و بربریت آنها، علیه تاریخ و فرهنگ و سنتهای آنها، علیه افتخارات و قهرمانان آنها است. این جنبش دریچه ای جدید را بر جهانیان گشوده است که امروز را به گذشته و مبارزات عدالتخواهانه آن وصل میکند.

مرگ «جورج فلویید» در شهر مینیاپولیس، جرعه ای بود که باعث انفجار بزرگ اجتماعی شد، انفجاری که نه تنها سراسر آمریکا بلکه جهان را تکان داد. این اتفاق باعث شد تا خشم فرو خفته مردم محروم، خشم پائینی ها علیه حاکمان بر جهان چون آتشفشانی فوران کند. این اولین بار نیست که فردی سیاه پوست توسط پلیس آمریکا و به جرم رنگ پوست و نژاد به شکلی فجیع به قتل میرسد. اما اولین بار است که هیئت حاکمه ناچار به عقب نشینی میشود، پلیس و کل سیستم ناچار به قبول جنایت، مجازات قاتل و فراتر از آن قبول نژادپرستی سیستماتیک و رسمی در جامعه میشود.

اعتراضات اولیه در آمریکا، توسط ترامپ و مقامات حاکم با تهدید و گسیل ارتش برای سرکوب مواجه شد. تلاش کردند با ارباب و تهدید، با فضای پلیسی و گسیل ارتش، به قضیه فیصله دهند و معترضین را سرکوب کنند. اما این اقدامات راست و ضد انسانی خشم و نفرت را افزایش و معترضین را نه تنها در آمریکا که در سراسر جهان مضمم تر کرد. اعتراض علیه نژاد پرستی از قتل جورج فلویید فراتر رفت و به چالش کشیدن حاکمان بر جهان و بی عدالتی و استبداد، بی حقوقی و نابرابری در همه اعتراضات به شعار و مطالبه معترضین تبدیل شد.

امروز اعتراضات علیه نژادپرستی در آمریکا به بحران سیاسی جدی در جامعه و در هیئت حاکمه دامن زده است، مردم معترض و حق طلب عقب نشستند و نهایتاً ترامپ و عربده کش هایش در هیئت حاکمه را وادار به عقب نشینی کرد. دولتهای محلی که با آتشفشان خشم و موج رو به گسترش این اعتراضات روبرو بودند، ناچار به قبول مسئولیت و ابعاد فاجعه شدند، قول داده اند در قوانین ایالتی خود و از جمله دامنه اقتدار پلیس اصلاحاتی انجام دهند و افرادی که در قتل فلویید شرکت داشته اند را دستگیر و محاکمه کنند، اعلام کردند بودجه پلیس را کاهش و آنرا صرف بهداشت عمومی و ... کنند. مقامات مختلف به دست و پا افتاده اند و تلاش میکنند با معذرت خواهی و قول و قرارهایی که میدهند، مانع گسترش اعتراضات و عمیق شدن آن و فراتر رفتن از مقابله با نژاد پرستی شوند.

در کشورهای دیگر نیز از جمله در انگلستان و بلژیک سمبل های برده داری و قهرمانان نظام کاپیتالیستی و حکام کنونی مورد هدف قرار گرفته اند. آزادیخواهان در شهر بریستول بریتانیا مجسمه «ادوارد کلاستون» یکی از تاجران برده قرن هفدهم را به زیر کشیده و در دریا انداختند. هدف گرفتن «قهرمانان» جنگهای استعماری، کشتار سیاهپوستان و برده داران متمول و ستمبهای تجر و جنایت و خواست به زیر کشیدن آنها، باعث شد در لندن مجسمه «رابرد میلیگان» یکی از تاجران برده و این بار توسط مقامات دولتی به زیر کشیده شود. دامنه این فشار مسئله ضرورت پائین کشیدن ستمبهای ارتجاع و بربریت را به اسکاتلند، ویلز و سایر کشورهای اروپایی و به هیئت حاکمه این کشورها تحمیل کرده است. در آمریکا مردم معترض مسجحه کریستوف کلمب، تاجر بزرگ برده را به زیر کشیدند، در بلژیک پس از حمله معترضین به مجسمه «لئوپولد دوم» پادشاه سابق به دلیل کشتار سیاهپوستان در کنگو، دولت در هراس از تکرار واقعه بریستول خبر از به زیر

کشیدن آن توسط دولت میدهند. بوریس جانسون نخست وزیر انگلستان، که تظاهرکنندگان علیه او بعنوان نژادپرست شعار میدادند، ابتدا به تبعیت از همپای خود، ترامپ، تظاهرکنندگان بریستول را اوباش خواند اما بلافاصله و بعد از مدت کوتاهی ریاکارانه به «دفاع» از مردم پرداخت و با چرخشی بزرگ به غلط کردن افتاد.

در همه کشورها پرچم مشترک و شعارهای جهانی علیه تبعیض، نژاد پرستی و بی حقوقی سر داده شد و در هر کشوری معنی محلی و رنگ جدال با دولتهای «خودی» را بر آن کوبیدند. در اسرائیل مردم شرافتمند، در همین راستا شعار «جان سیاهان مهم است» را تبدیل کردند به «جان فلسطینیان مهم است»، و مشت محکمی بر دهان حکام جنایتکار این کشور و ترامپ زدند که قرار است طرح «معامله قرن» خود را بزودی دنبال کنند. در افغانستان مردم در اعتراض به فاشیسم عریان علیه شهروندان و مهاجرین افغانستانی سفارت جمهوری اسلامی را مورد حمله قرار دادند.

امروز طغیان خشم بر حق پائینی ها چنان وحشت را در میان بالایی ها رسوخ داده است که همه ناگهان لباس «مدافع» مردم بر تن کرده و علیه نژاد پرستی و در «دفاع» از «عدالت» سخن میرانند.

این موج قابل برگشت نیست

این موج تا هم اکنون بر فضای سیاسی، روحیه و اعتماد به نفس مردم، روی رابطه مردم با حاکمیتها، تاثیرات خود را گذاشته است بطوریکه بازگشت چرخ ساعت دنیا را به گذشته و قبل از این وقایع را محال کرده است. جامعه در ابعاد همه جانبه ای بی مسئولیتی نظام کاپیتالیستی و فساد و بی رحمی آنها را در دوره کرونا تجربه کرد. قبل از کرونا هم، کارگران و اقشار محروم و مردم متمدن، از جنایت و توحش، از ترور، جنگ و ویرانی، از آوارگی دهها میلیونی انسانها، از نفاقهای قومی و مذهبی که راه انداخته اند، از بیکاری و فقر و گرسنگی، از ثروت فراوان و محرومیت بی انتها، از فجایع هر روزه و بی مسئولیتی و بی جوابی حکام و از رسانه ها و میدیای نوکر و توجیهگر بورژوازی، جان به لبشان رسیده بود.

اکنون شاهزاده لخت و عریان با چهر واقعی خود در قامت پاسدار سرمایه به قیمت تباهی و مرگ و بی ارزشی جان انسان و اساسا جان و هستی کارگران و مردم محروم، در مقابل چشم جهانیان نمایان شده است. همه شائبه های دولت «خودی»، «حقوق فردی و مدنی»، «دمکراسی» و «حقوق بشر»، «تمدن و پیشرفت»، به ناگاه فروریخت و متوهم ترین بخش جامعه بشری در جوامع صنعتی و در دنیای «متمدن» غربی، بی ارزشی جان و هستی خود را با پوست و استخوان لمس کرد. مرگ جورج فلویید بر متن این وضع و بر متن افزایش هر روزه فاصله طبقاتی در جهان، به چنان طغیانی تبدیل شد که دیوار بلند اقتدار بزرگترین حاکمیتهای نظامی و اقتصادی جهان را در مقابل جهانیان پائین آورد و نشان داد پائینی ها اگر متحد شوند و اگر اراده کنند، پوزه هر قدر قدرتی را میتوانند به خاک بمالند.

دیوار برلین بر متن شکست و فروپاشی شوروی سابق و سرمایه داری دولتی، به نام پایان سوسیالیسم و شکست آن در بوق زده شد و «بازار آزاد» و افسارگسیختگی آن به عنوان مدینه فاضله و سرنوشت ابدی بشریت، با جشن و پایکوبی تحویل جهانیان داده شد. عقبگردی را به نام پیروزی «تمدن و دمکراسی» بر حکومتهای «توتالیتر» به بشریت تحمیل کردند که تا مدتها نفس کشیدن و بحث از عدالتخواهی سوسیالیستی در آن سخت بود. جشن پیروزی قطب پیروز، با تعرض افسار گسیخته به طبقه کارگر و دستاوردهای جامعه بشری، همراه بود، چیزی که تا هم اکنون هم توانش را پس میدهیم. در کشورهای اروپای شرقی محلی گری و بازگشت به قوم و قبیله و «اصل خود» در شکل یک ناسیونالیسم تنگ نظر و بشدت عقب مانده در مقابل جهانی نگری دست بالا پیدا کرد و آن را «رهایی ملی» و «آزادی» نام گذاشتند. اما امروز در دل اتفاقات اخیر این دیوار نظام کاپیتالیستی است که فرو میریزد و از چشم بشریت می افتد. این تعفن و بوی گند نظام کاپیتالیستی و بازار آزاد و دمکراسی آن است که همه جا را فرا گرفته و دنیا اعلام کرده است که «دیگر بس است». این حکام کشورهای مختلف اند که با پارلمان و قانون و فرهنگ آن، با فرمانان و ارزشهای آن، کشف حجاب میشوند و لخت و عریان چهره ضد انسانی شان بر ملا میشود. اما اگر در دوره فروپاشی شوروی، دو قطب این جدال دو نظام کاپیتالیستی بازار آزاد و سرمایه داری دولتی بود، امروز دو طرف این جدال بردگان مزدی و محرومان جامعه، در برابر برده داران دوره معاصرند.

این واقعه مستقل از سیر تحولات آینده تا هم اکنون تحولی بزرگ در قرن ما است که مهر خود را بر سیمای جامعه بشری و بر توازن قوای میان پائین و بالا، بر توقعات و امیان و آرزوهای مردم جهان میزند. ..

پژاک باید تاوان جنایاتش را به مردم کردستان پس دهد!

هفته قبل کارگر جوانی از اهالی روستای «روار» منطقه اورامانات به نام سوران از طرف افراد مسلح «پژاک» ترور شد. کسانی از نزدیک شاهد این جنایت بوده و خانواده ی سوران و اهالی منطقه آن را تایید کرده اند. سوران متاهل و دارای یک فرزند خردسال است. جزئیات این ترور در مدیای اجتماعی از طرف نهادها و اشخاص مختلف گزارش شده است. چندی پیش یکی از اهالی روستای «گویزه کویره» در چند کیلومتری شهر مریوان به نام سامان دانشور در حالی که مشغول باغداری بوده ربوده شده و در فاصله ی کمی از محل کار، او را به رگبار بسته و ترور می کنند. این شخص از اعضای سابق پژاک بوده و بخاطر کمک به تامین زندگی خانواده اش از این جریان جدا شده و به خانه برگشته بود. پژاک مسوولیت هیچکدام از این ترورهای آشکار را برعهده نگرفته و یا انکار کرده است. اما این انکار ذره ای از واقعیتی که در مقابل چشمان شاهدان و شناختی که مردم از این جریان دارند، کم نمی کند. کوهستان های مریوان و اورامانات منطقه ای صعب العبور و محل کسب و کار باغ داران و کارگران و کولبران مرزی است. اهالی اورامانات از باج گیری افراد مسلح پژاک در منطقه شکایت دارند. این عمل سرگردنه گیری پژاک شامل کولبرها و رانندگان و روستائینان فقیری می شود که تمام دارایی شان چند درخت میوه و چند بز شیرده است. حضور و تحرکات افراد مسلح پژاک از قندیل و شمال تا جنوب کردستان و حتی استقرار طولانی مدت در مناطق کوهستانی اورامانات، بدون هیچ مزاحمتی از جانب نیروهای مرزی و مسلح رژیم، انجام می شود.

در میان مردم و در صفوف خود پژاک هم گفته می شود درگیرهایی که گاهی میان افراد مسلح پژاک و نیروهای دولتی پیش می آید خودسرانه و به دلیل اختلافات درونی این جریان است. چرا که آن تعداد بسیارکم افراد مسلح پژاک از جوانان کردستان ایران، از همکاری و دوستی پ ک ک با جمهوری اسلامی راضی نیستند. بقیه ی مسلحین پژاک از کردستان ترکیه و سوریه و از طریق قندیل و پ ک ک که به کردستان ایران آورده می شوند. پژاک همان تعداد کم جوانان فریب خورده ی کردستان ایران را به قندیل فرستاده و بعنوان گریلی پ ک ک در جنگ های کردستان ترکیه به خدمت گرفته می شوند. از زمانی که این تعداد جوان که بخشا کودکان زیر ۱۸ سال هستند و توسط فعالین پژاک در شهر و روستاهای کردستان ایران جذب و با حتی ربوده شده و به قندیل فرستاده می شوند، رابطه شان با خانواده هایشان به کلی قطع می گردد. تا کنون تعدادی از این جوانان به سختی توانسته اند فرار کنند و به ایران برگردند. چرا که جدا شدن از پ ک ک و پژاک برای آنها خطر مرگ را دارد. مردم نمونه ی سامان دانشور مریوانی را دیده اند که بخاطر همین جدا شدن ترور شد. جمهوری اسلامی پژاک را بعنوان شعبه ای از پ ک ک پذیرفته است. رابطه نزدیک و همکاری رژیم پ ک ک در همه ی این سالها بر همه آشکار است. گاهی جنگ و گریز تعدادی از افراد مسلح پژاک با نیروهای دولتی، این شبهه را ایجاد می کند که گویا پژاک در حال جنگ با رژیم است. در حالی که پژاک چه با این اسم و چه به نام کودار، مدام و آشکار از همکاری با جمهوری اسلامی حرف زده و رژیم هم در چهارچوب مناسباتش با پ ک ک، این جریان را بی ضرر و حتی مفید و به نفع خود می داند. از جمله، در دو قطبی جناح های کنونی ناسیونالیسم کرد در کردستان ایران، پ ک ک و شاخه کردستان ایران آن پژاک، در قطب جمهوری اسلامی قرار گرفته است. و جناح اصلی ناسیونالیسم کرد یعنی حزب دمکرات کردستان ایران و شعبات هم در قطب حزب بارزانی و دولت اردوغان. این شکاف و نقشی که پ ک ک در رقابت با حدکا و یارانش بازی می کند به نفع جمهوری اسلامی است. مردم کردستان و از جمله زحمتکشان مریوان و اورامانات نباید اجازه دهند پژاک به اقدامات ضد مردمی تا کنونی خود ادامه دهد. باید دست پژاک را از باجگیری و فشار و تهدید مردم منطقه اورامانات کوتاه کرد. جوانان کردستان نباید به ابزار این جریان بدون ریشه و صادراتی تبدیل شوند. جوانان فریب خورده و کودکان ربوده شده ای که به قندیل و ترکیه فرستاده شده اند باید به میان خانواده هایشان برگردانده شوند. این جریان باید اسلحه ی نمایشی و فریبکارانه را از دوش برداشته و همان «کودار»ی باشد که در مقرات مشترک پ ک ک و رژیم در ارومیه و شمال کردستان با دستگاه های اطلاعاتی و امنیتی مشغول همکاری اند. مردم کردستان بعنوان بخش رادیکال جنبش سرنگونی و برای آزادی و رفاه و امنیت و برابری، می توانند محل های کار و زندگیشان را از جریانات قومی و باند سیاهی و سرگردنه بگیران باج گیر، محافظت کنند و آنها را طرد نمایند. پژاک باید تاوان ترورهای تا کنونی و اذیت و آزار زحمتکشان منطقه را به مردم کردستان پس دهد!

دفتر کردستان حزب حکمتیست - خط رسمی

۲۰ خرداد ۹۹ (۹ ژوئن ۲۰۲۰)

این ماجرا تا هم اکنون به یک صف جهانی، به یک همبستگی و اتحاد وسیع، به احساس یکی بودن و ضرورت دفاع از هم در میان محکومین و علیه حاکمین شکل داده است. مرزهای ملی و ناسیونالیستی، هویت های کاذب قومی، نژادی و مذهبی و فاصله هایی که میان طبقه کارگر بر مبنای این هویت های کاذب مهندسی کرده اند را حاشیه ای و همراه خود نه تنها ناسیونالیسم و خرافات ملی و عقب مانده را پس میزند، که جهانی بودن و همسرنوشتی طبقاتی و جهانشمولی حقوق انسان ها را برجسته میکند.

اولین تأثیرات این وضع احساس قدرت کارگران و مردم محروم در مقابل دولتها و نظامهای حاکم بر جهان است. احساس یکی بودن، احساس قدرت، اتکا کردن به همبستگی و دفاع هم طبقه ای ها و هم سرنوشتها از هم، از مردم آزادیخواه و حق طلب و اینکه میتوان با اتکا به قدرت خود کاری کرد، حداقل تأثیرات اعتراضات چند هفته گذشته است. همین احساس و اعتماد به نفس پشتوانه ای جدی برای عروج و سر بلند کردن جنبشهای حق طلبانه و عدالتخواهانه است. این فضا خواه ناخواه به طبقه کارگر و بخش استثمار شده قوت قلب میدهد، به جایگاه خود و بردگی خود نگاه میکند و علیه برده داران خود و حاکم به میدان می آید. اینکه «حق من این نیست و این را قبول نمیکنم» گسترش پیدا میکند و همراه خود اتحاد و احساس یکی بودن را تقویت میکند.

بر متن این اوضاع تلاش برای خلاصی از زندگی زیر سایه شوم نظام کاپیتالیستی بالا میروند. راه چه است و چه باید کرد و قبول نکردن این وضع، به مسئله مردم محروم و خصوصا طبقه کارگر و افشار کم درآمد تبدیل میشود. باورها و توهمات تا کنونی به نظامها و «دولتهای خودی» به پارلمان و «نماینده» مردم، «دمکراسی» و «حق و حقوق» انسانها و ارزشها و آرمانها و مقدسات و... شخم میخورند. و همین حقایق بستری برای رشد، تقویت و شکل گیری جریانات سوسیالیستی و راه حلها و آلتزاتیوهای حق طلبانه آنها به عنوان تنها راه نجات و پایان بردگی خواهد بود.

بی تردید این اوضاع امکان نقد پایه ای نظام کاپیتالیستی و هر آنچه تا کنون طبیعی به نظر میرسید را هموار خواهد کرد. این اوضاع و تحولات این دوره بر متن بی جوابی مطلق نظام کاپیتالیستی، نمیتواند نقد مارکسیستی و مارکس را به عنوان جواب به این وضع، روی صحنه بطور برجسته تر مطرح نکند. تبدیل این خودآگاهی به نیروی یک انقلاب دگرگون کننده، راهی پیچیده تر و آگاهانه تر است که کار جدی و نقشه و سیاست و افق روشن میخواهد. این دیگر بدون دخالتگری کمونیستی و بدون تلاش جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر و جمع و محافل و سازمانها و احزاب کمونیستی میسر نیست. این به پا پیش گذاشتن نیروها و جریانات کمونیستی بستگی دارد که اراده میکنند و تصمیم میگیرند و به عنصر تغییر دهند در این اوضاع تبدیل و نیرو و جنبش خود را حول پرچم رهایی بخش سوسیالیستی به میدان میاورند. آنچه مسلم است درچه ای بر این افق باز شده است و حرف و پراتیک رادیکال و کمونیستی نه تنها جواب است، که همیشه بوده است، بعلاوه هم گوش شنوا پیدا کرده است و هم امکان بسیج و زمینه رشد آن فراهم است.

باید به استقبال این وضع رفت. زمینه عینی انقلاب کارگری هیچ زمانی به اندازه امروز در جهان مهیا نشده است. هیچ زمانی امکانات جامعه بشری، رشد صنعت و تکنیک و ارتباطات و تولید کالایی به وفور امروز نبوده است. و هیچ زمانی به اندازه امروز فاصله طبقاتی، بی رحمی و شقاوت نظام کاپیتالیستی، ضدیت آن با منافع اکثریت جامعه و توحش و بربریت آن عیان و بی پرده نبوده است. وضع کنونی و فضایی که به همت مردم محروم و طغیانهای توده ای باز شده است، امکانی جدی و فرصتی برای به میدان آمدن سوسیالیست های طبقه کارگر و دخالت آنها در سرنوشت بشر و برای پایان این دوران سیاه است. باید به استقبال این دوره رفت و باید برای دوره ای جدی و جدید از جدال بر متن اوضاع کنونی آماده شد.

قدرت طبقه کارگر در تشکل و تخریب اوست!

ملاحظات بر طرح تعاونی کارگری

«شرکت کارگری ویژه هفت تپه (شکوه) خرداد ۱۳۹۹»

مظفر محمدی

mozafar.mohamadi@gmail.com



مساله چگونگی اداره شرکت نیشکر هفت تپه از مدت ها قبل، در میان کارگران این شرکت مطرح بوده است. در جریان اعتصابات و مبارزات قدرتمند کارگران هفت تپه که یکی از نقطه عطف های مبارزه طبقاتی این دوره است و توازن قوای طبقاتی و اجتماعی را به ضرر بورژوازی تغییر داد، یکی از خواسته های کارگران، واگذاری شرکت از بخش خصوصی یا بطور مشخص از مالکین دزد و اختلاسگر، به دولت بوده است. امروز در حالی که مالک شرکت به دلیل اختلاس مجرم

شناخته شده و شرکت بی صاحب گشته، وسوسه ی مالکیت کارگران بر شرکت در طرحی به نام تعاونی کارگری و یا «شرکت کارگری ویژه هفت تپه «شکوه» از جانب مبتکران آن تدوین شده است. در این یادداشت فرصت توضیح این که بخش خصوصی خوب است یا دولتی و یا هیچکدام و یا تفاوت شرکت تعاونی و شرکت سهامی و غیره، نیست. هدف و موضوع مهم و عاجل، پرداخت به التقات و تناقضات این طرح، نگرانی ها و مضرات آن برای کارگران، افتادن بار مسوولیت شرکت در حال ورشکستگی ۷ تپه بر دوش کارگران و معاف شدن دولت از این مسوولیت، تضعیف و تغییر موقعیت کارگران هفت تپه بعنوان بخش پیشرو طبقه کارگر و نهایتا راه درست چیست، میباشد.

در نگاه اول به این طرح، می بینیم مطرح شده است که بین مالک اصلی شرکت هفت تپه یعنی دولت و تعدادی خریدار (کارگران هفت تپه) معامله و خرید و فروشی انجام شود. تا اینجا کار بلحاظ حقوقی و معیارهای جامعه سرمایه داری (خرید و فروش) به کسی نمی توان ایرادی گرفت. یا اصلا لازم به دخالت شخص ثالثی نیست. معامله ای صورت می گیرد از نوع هر معامله دیگر در سیستم سرمایه داری. گیریم قبلا یک نفر خریدار و مالک داشت حالا چند هزار نفر و این فرقی با اصل معامله و بیزنس بین فروشند و خریدار ندارد. بازار و خرید و فروش آزاد است.

اما زمانی مساله جدی و قابل بحث می شود که همانطوریکه در طرح «شکوه» آمده است، این کار:

- خلع ید از بخش خصوصی اشغالگر نامیده شده و قرار است شرکت هفت تپه را نجات دهد.
- قرار است هزاران کارگر و خانواده هایشان را در یک معامله ی پر سود و یک تعاونی کارگری، علاوه بر دستمزد مکفی و دیگر امتیازات، از سود سالانه ی شرکت بهرمنند و در حقیقت بی نیاز و مرفه کند.

اما واقعیت چیست؟

خلع ید

آیا خرید و فروش جدید شرکت بین دولت و کارگران، خلع ید از بخش خصوصی است؟ نه.

خریدار و مالک قبلی در حال حاضر با دولت اختلاف پیدا کرده و به جرم اختلاس تحت تعقیب است و ظاهرا به این دلیل معامله قبلی فسخ می شود. این که دعوی دولت و خریدار قبلی به کجا می رسد هنوز معلوم نیست. در نتیجه صورت مساله این نیست که کارگران به قدرت خود مالکیتی، «مالکیت خصوصی»، را لغو کرده و شرکت را مصادره یا تصاحب کرده اند. بنابراین خلع یدی در کار نیست. در سیستم سرمایه داری و از جمله در ایران، خلع ید به معنای الغای نظام مالکیت سرمایه دارانه (چه دولتی و چه خصوصی) ولو در یک شرکت کوچک، اعلان جنگ به نظام است. البته کارگران چنین ادعایی ندارند.

کولبری که برای ۲۵ سنت کشته میشود!

بر اساس گزارش نهادهای مدنی کردستان طی ماه مه میلادی امسال دست کم ۳۶ کولبر و کاسبکار کرد در مرزهای کردستان کشته و زخمی شده اند. آمار کولبران کشته شده بیش از مجموع کولبرانی است که طی چهار ماه گذشته کشته شده اند. در چهار ماه اول سال ۱۱ کولبر کشته شدند. این زنجیره قتل ها که با شلیک مستقیم نیروهای مسلح جمهوری اسلامی انجام شده یک قتل عام و کشتار عمد انسان هایی است که جرم شان تلاش کمرشکن برای نان سفره خانواده هایشان است. بنا به گفته یک زن کولبر، کرایه کوله بارش شش هزار تومان است که هزار تومان آن را کرایه ماشین از مرز تا شهر و پانصد تومان کرایه حمل در شهر می برد و تنها چهار هزار و پانصد تومان یعنی ۲۵ سنت، (یک چهارم دلار) برایش می ماند. یعنی بهای ۲۰ نان لواش! زنی که علاج پای شکسته اش بهنگام کولبری چهار صد هزار تومان هزینه داشته است.

این زندگی ده ها هزار کولبر و خانواده هایشان در مرزهای غرب ایران است. تنها در اورامانات بیش از پنج هزار کولبر وجود دارد. درآمد روزانه ی کل کولبران اورامانات کم تر از هزینه ی یک روز گوشت شتر مرغ، خاویار و مخلفات آن بر سفره ی خامنه ای رهبر مستضعفان و دوروبریاناش است. گوشتی که هفتاد در صد جمعیت زیر خط فقر ایران استخوانش را هم به خواب نمی بینند. کشتار انسان بخاطر ۲۵ سنت درآمد روزانه! کسانی که بیدفاع و خسته و گرسنه در خون می غلظند، قتل عمد و جنایت علیه بشریت است.

جمهوری اسلامی نان سفره مردم را گرو گرفته و آشکارا و بدون شرم، جانشان را هم می گیرد. کشتن کولبر نشان استیصال و دشمنی و کینه توزی طبقه ای حاکم و ذلیل در مقابل خشم و نفرت و عصیان ده ها میلیون کارگر و زحمتکش است. این انتقام است. انتقامی زبوانه و کشتار بیرحمانه و انتقام بیشترمانه از کارگران و زحمتکشان از کوهستان های کردستان و آذربایجان غربی تا خیابان شهرهای ایران، تعرضی ضد انسانی و جنایتی علیه حرمت و کرامت و شخصیت همه ی انسان ها است. در مقابل این جنایات تا کنون و بارها خیابان ها زیر پای کارگران وزحمتکشان به لرزه در آمده است.

زحمتکشان و محرومان برای بزیر کشیدن بورژوازی حاکم، این مجرمین و قاتلان و دزدان نان سفره مردم، مصمم و عزم جزم کرده اند. حکام بی شرف جمهوری اسلامی هیچ شبی بدون کابوس شورش و قیام گرسنگان نمی خوابند. کلیم قدرت و حاکمیت را باید از زیر پای این حاکمان کشور زنان و مردان کولبر، کودکان کار و زباله گرد و ده ها میلیون خانواده ی گرسنه، نیازمند رفاه، بهداشت، درمان و خوشبختی ... کشید. عاملین به فلاکت کشاندن جامعه و قاتلان جان مردم خواهان نان و رفاه و آزادی در دادگاه های علنی محاکمه و مجازات خواهند شد.

کارگران، مردم!

قتل عمد جنایتکاران را با تعرض و اعتراض و تجمعات خود پاسخ دهید! نفس کولبری خود جنایتی است که حاکمان سرمایه به بخشی از کارگران محروم و گرسنه تحمیل کرده است. پناه بردن به کولبری برای تامین نان شب گرسنگان این خانواده ها جرمی است که رژیم سرمایه داران نسبت به کارگران و زحمتکان مرتکب می شوند. جنایت و قتل عمد و تعرض به انسانیت و حرمت و زندگی و جان ومال همسرنوشتامان، از شما جواب قاطع و جسورانه می طلبد. بغض های در گلو خفته تان را به فریاد و اعتراض دستجمعی و سازمان یافته تبدیل کنید!

دنگ بر حاکمان زبون سرمایه و تفنگدارانشان
دفتر کردستان حزب حکمتیست - خط رسمی

خرداد ۹۹ (ژوئن ۲۰۲۰)

برای آزادی و برابری به حزب حکمتیست پیوندید

در عمل شکست خورد. کارخانه نساجی اوون که با همین توهم به مالکیت شرکت تعاونی کارگران در آمد و آموزش و پرورش کارگران و خانواده‌هایشان، ایجاد فضای سالم برای پرورش شخصیت کودکان و جوانان، سیاست «هشت ساعت کار، هشت ساعت تفریح و هشت ساعت استراحت» را در پیش گرفت، علیرغم نیت انسانی وی، تاب مقاومت و رقابت با کارخانه های دیگر را نداشت و شکست خورد.

واقعیت چیست؟

واقعیت این است که شرکت هفت تپه بدلیل متعدد دیگری و فراتر از فساد مالی اسدیبگی، ورشکسته است. مالکین قبلی هم نه بخاطر سودآوری شرکت بلکه با هدف استفاده از رانت و مزایای آن از جمله دریافت ارز دلار به نرخ دولتی و فروش آن به نرخ بازار یا سرمایه گذاری در جای دیگر این شرکت را خریداری کرده اند. آن ها قید سود از هفت تپه را زده و حتی نتوانستند فقط مزد کارگران را بپردازند. اگر اسدیبگی فکر می کرد شرکت هفت تپه می تواند دستمزد کارگران را بدهد و در کم تر از دو سال ۵۰ میلیارد تومان هم سود ببرد، آنطور که در طرح «شکوه» آمده است که «از سود شرکت قرض دولت را در کم تر از دو سال خواهد پرداخت»، مگر مغز خر خورده خود را به این روز بیندازد که سر از زندان در بیاورد؟ آیا او سرمایه دار احمقی است؟ اگر شرکت هفت تپه سودآور بود مطمئنا سرمایه داران متعددی، منجمله دولت، برای خرید و راه اندازی مجدد آن صف کشیده بودند.

کارگران «مدیریت نالایق» و فاسد بودن اسدیبگی را عامل ورشکستگی شرکت می دانند. اما علیرغم نالایق و فاسد بودن صاحب کارخانه و مدیریت، این هم واقعی نیست. مساله این است که شرکت هفت تپه نمیتواند با واردات شکر ارزان از کشورهای دوست ایران و اساسا توسط سپاه پاسداران رقابت کند. در اینجا عرضه و تقاضا و بازار است که حرف اول و آخر را می زند. و این بازار امروز دست کسان دیگر است. هیچ دولتی نمی تواند هیچ سرمایه داری را از واردات هیچ نوع کالایی بویژه کالای ارزان منع کند، تا چه رسد به سپاه که خود بخش مهمی از سلطه و حاکمیت است. این مغایر سیستم سرمایه داری و بازار آزاد است. بعلاوه بازار ایران سالها است در تصرف دولت دوست جمهوری اسلامی است. کسی می تواند جلو واردات کالای ارزان از چین، فیلیپین، اندونزی و را به ایران بگیرد، منع یا تحریم کند؟ مطلقا نه. منطق سرمایه و سرمایه داری، منطق «سودآوری اول» همین است. آیا خریداران جدید، کارگران، از خود پرسیده اند که چرا دولت یک شرکت سودآور را به قیمت هشت میلیارد تومان به سرمایه دار خصوصی فروخته است؟ گیریم رانت خواری و باند بازی شده اما حالا چه؟ اگر شرکت آنقدر سود آور است که هم دستمزد کارگران حتی به میزان دستمزد تعیین شده ی سال ۹۹ دولت، نه دستمزد و مزایای تعاونی مورد نظر کارگران را تامین و هم سالانه سودی عاید دولت می کند، چرا دولت خود مالکیت شرکت را برعهده نمی گیرد؟ انتخاب یک مدیر کار «توانا» و «لایق» برای یک شرکت سودآور برای دولت کار سختی است؟ نه.

اگر دولت این طرح را بپذیرد در واقع بخشی از طبقه کارگر را که دشمن طبقاتی اش است از موقعیت کارگر به موقعیت صاحب کارخانه، مالک ملکی که مفت نمی ارزد، می اندازد و کارگران را در نظام سرمایه دارانه و ورشکسته خود نه در سود بلکه در ضررهایش سهیم می کند. مانند فروش سهام عدالت، سهام بورس و شرکتهای ورشکسته دیگر.

ما در ایران تجربه سهیم کردن کارگران در سود کارخانه ها را در دوران رژیم سلطنت داشتیم که تنها به اضافه کاری و افزودن شدت کار، با این استدلال که گویا باعث سود بیشتر شده و سهم بیشتری به کارگر می رسد، منجر شد. سهم بری بیشتری که هیچوقت اتفاق نیفتاد و تنها کارگران بر اثر شدت کار، بیشتر فرسوده شدند. یا شرکتهای سهامی زراعی که پس از یک سال ورشکسته شدند. قبول این طرح از جانب دولت یک کلاه برداری است. دولت به نفعش است از دست هفت تپه خلاص شود. و این آتو را خود کارگران به دولت می دهند: «خصوصی نمی خواهید بفرما خودتان مالک شرکت شوید» این کلاه بزرگی است که دولت بر سر کارگران میگذارد و هر درجه از تلاش در سرپا نگاه داشتن شرکت و تلاش برای حفظ کار و دستمزد مکفی و تلاش برای یک زندگی انسانی و مرفه نباید مانع دیدن چاه بزرگی که برای کارگران هفت تپه کنده شده است، شود.

اگر دولت این معامله را بپذیرد با یک تیر دونشان زده است. اول مبلغ کلانی، ۵۰ میلیارد تومان، را نه از سود کارخانه، که سودی نمی دهد، به جیب می زند و دوم از فشار مبارزه بخش پیشرو طبقه کارگر نجات پیدا کرده و ۵ هزار کارگر مبارز خانواده هایشان که بالغ بر پانزده هزار طلبکار از دولت اند را بعنوان ۵ هزار خرده مالک جدید که مسئولیت نجات شرکت، تضمین سودآوری آن و تامین زندگی و گذران خود برعهده خودشان است، روانه ی بازار آزاد در سیستم اقتصادی ورشکسته و فاسد خود می کند. کارگران مبارز دیروز هفت تپه، مالکین و «سرمایه داران» امروز شرکت خواهند شد. این معامله ای بغایت سود آور بلحاظ اقتصادی و سیاسی برای بورژوازی حاکم است.

صورت مساله این است که خریدار جدید «کارگران» در یک مزایده و پیشنهاد سخاوتمندانه سراغ دولت بعنوان مالک شرکت رفته اند. این که دولت این پیشنهاد را می پذیرد یانه و این که نهادی دولتی مانند وزارت کار یا خانه کارگر حامی این معامله هست هم هنوز روشن نیست.

در این میان اما بحث بر سر اینکه کدام طرف برنده یا مغلوب است مطرح نیست. بحث بر سر ماهیت طرحی به نام شرکت کارگری ویژه هفت تپه «شکوه» و نقشه مبتکران طرح برای اداره ی تعاونی شرکت است.

در طرح «شکوه» آمده است که خریداران جدید، «کارگران»، حاضر اند شرکتی که قبلا به قیمت حدود هشت میلیارد تومان به فروش رفته، الان به پنج برابر آن قیمت بخرند که چهل میلیارد تومان می شود و ده میلیارد دیگر هم به آن اضافه می کنند. یعنی ۵۰ میلیارد تومان.

مبتکران این طرح و معامله ظاهرا این پیشنهاد «دست و دلبازانه» را برای گرفتن بهانه ی دولت در عدم فروش آن به کارگران و متضرر شدن دولت، اعلام کرده اند. اما در واقع فکر می کنند معامله ی بین دولت «باند دولتی» و خریداران قبلی «اختلاسگران» غیر منصفانه بوده است. یعنی شرکت ارزان فروخته شده و خریداران جدید، «کارگران»، از سر دلسوزی برای شرکت و حفظ آن به معنی حفظ شغل و درآمد بیش از پنج هزار کارگر، می خواهند این خسارت را جبران کنند و دولت «باند دولتی» ضرر نکند! دولت قاعدتا باید این حسن نیت و دلسوزی کارگران را با روی باز بپذیرد و تحسین کند.

ظاهرا این معامله برای دولت باید معامله وسوسه انگیز و پرسودی باشد، که خریداران جدید حاضر شده اند با بیش از شش برابر قیمت قبلی، شرکت را بخرند.

التقاط و تناقض

طرح «شکوه» اما التقاط و تناقضات جدی ای دارد.

طبق طرح از طرفی هفت تپه شرکت سهامی می شود و کارگران هر کدام با سهم معین مالک شرکت می گردند. سود سهام هر سال بین سهامداران به نسبت (دو تا هفت سهم) تقسیم می شود. طبیعی است در مناسبات سرمایه دارانه و طبق قانون هر بیزنسی کسانی که سهام بیشتری دارند سود بیشتری می برند و سهام داران کوچک تر سود کم تر. اما در اداره ی شرکت آنطور که در طرح آمده است، کارگران علاوه بر دستمزد مکفی، از امتیازاتی از قبیل شش ساعت کار در روز، یک وعده غذای مجانی، حمل و نقل مجانی، تهیه ی مسکن مجانی برای همه ی کارگران و حق چهل روز مرخصی سالانه با حقوق و مسکن رایگان، غذای رایگان، ایاب و ذهاب رایگان، مهدکودک و محیط های آموزشی برای فرزندان و محیط های رفاهی و تفریحی برای خانواده ها برخوردار خواهند شد.

این اولین تناقض طرح است. چرا که در سیستم سرمایه داری بطوری که هم کارگران در رفاه کامل باشند و هم سرمایه سود ببرد، در هیچ کجای دنیا اتفاق نیفتاده و غیر ممکن است. در نظام سرمایه داری، ارزانی کار و استثمار کارگران، سرعت و شدت کار، ساعت کار طولانی، استفاده از آخرین تکنولوژی و، شرط سودآوری سرمایه است.

جنبه دیگر التقاط طرح این است که گویا می شود در یک نظام سرمایه دارانه در ایران، در گوشه ای از مملکت و شرکتی به نام نیشکر هفت تپه دور خود دیوار بکشد و کولونی یا کمون یا تعاونی شبه سوسیالیستی و نظام اشتراکی برقرار کند و بتواند به حیات خود ادامه دهد. نمیتوان در چارچوب سیستمی که بر مبنای استثمار کارگر و تولید سود کار میکند، جزیره ای کارگری درست کرد که در آن کارگران صاحب سرمایه «کارخانه» اند، بدون استثمار خود کالا تولید میکنند و کارخانه هم سودآور است و رفاه کارگران تضمین میشود. این غیر ممکن است. این یک اتوپی و توهم بیش نیست. آیا این طرح قابل تعمیم به بخش های دیگر مراکز کار و تولید هست؟ آیا می شود هر بخش کارگری در ایران مثلا فولاد اهواز، ایران خودرو، پتروشیمی ها و غیره هر کدام برای خود تعاونی ای به این شکل مستقر کنند، و هر شرکت و بخشی نظام اشتراکی برقرار سازد؟ در آنصورت دیگر جامعه نیازی به دولت و بانک ها و مجلس و پلیس و ارتش و زندان ندارد. هر بخش تولید برای خودش خودمختار و مالک است. خود می سازد و می فروشد و می خورد. دوستان ما به اشتباه نام شرکت سهامداران کارخانه را شرکت تعاونی میگذارند. این طرح نه سرمایه داری و نه سوسیالیسم و هم سرمایه داری و هم شبه سوسیالیستی، یک التقاط و بدعتی در رابطه ی کار و سرمایه است.

طرح «شرکت تعاونی هفت تپه» ما را یاد تئوری سوسیالیسم تخیلی و طرح «اوون» اقتصاد دان قرن نوزدهم میلادی می اندازد. تئوری که طی آن به جای مالکیت فردی بر سرمایه «مالکیت فرد سرمایه دار»، مالکیت جمعی یا مالکیت همگانی «مالکیت کارگران یا شرکت تعاونی» آنان را پیشنهاد میکرد و تصور میکرد که میتوان با صرف تغییر شکل مالکیت نفس استثمار و سودآوری را تغییر داد و رفاه و آسایش را برای کارگران به ارمغان آورد. طرحی که نه فقط در سطح تئوری بلکه

داوطلبان خرید شرکت هفت تپه «کارگران» حتی بعنوان معامله گران با هوش، بازنده اند. چرا که:

- نمی توانند با شکر وارداتی ارزان توسط سپاه و تجار دیگر بازار، رقابت کنند.
- بانک های دولتی پشتوانه ی مالی شرکت تعاونی کارگران با دادن ارز دلار به نرخ دولتی آنطور که به مالکین قبلی می دادند، نخواهند شد.
- شرکت ورشکسته ی هفت تپه سودآور نیست. کارگران به تدریج باید از دستمزدهای خود، حتی از سطح دستمزد فعلی، نه انطور که بخود وعده می دهند، بکاهند و بجای شش ساعت وعده داده شده، اضافه کاری کنند تا از عهده جبران ضررهای شرکت و تعمیرات ماشین های فرسوده بر آیند و یا بخشی از آن را مدرنیزه کنند.
- در مدت زمانی کوتاه ۵ هزار کارگر یا مالکین شرکت، می مانند و چند دستگاه قراضه و از کار افتاده ماشین و تولیدات باد کرده ی شکر که فروش آن نصف دستمزد معمولی کارگران را هم تامین نمی کند. و نهایتاً هر کارگر چند هکتار زمین خواهد داشت که باید بروند و کشاورزی و باغداری کنند و صبر کنند تا درختان میوه یا صیفی کاریشان به ثمر بنشینند و این یعنی اضافه شدن چند هزار کارگر به کشاورزان فقیر خوزستان.

نتیجه

با اجرا شدن این طرح، پس فردا ۵ هزار کارگر با ورشکستگی شرکت که روی شاخش است، نمی توانند از دولت چیزی بخواهند. دیگر نمی توانند بعنوان بخشی از طبقه کارگر از دولت احقاق حق کنند. برعکس این دولت است که دست بالا داشته و خواهد گفت شرکت را به خودتان، کارگران، دادم، عرضه نداشتید اداره کنید و از زیر بار مطالبات کارگران و دستمزد و بیمه و رفاهیاتشان خلاص می شود. دولت مبارزات رادیکال بخش پیشرو طبقه را از سر می گذراند و برای همیشه تعطیل و فلج کرده و یقه خود را از این خطر و «درد سر» رها می سازد.

بعلاوه، عواقب این طرح مورد استفاده سیاسی دولت قرار می گیرد. با شکست این طرح و به بهانه آن، دولت و بورژوازی تعرض وسیعی را به کل طبقه کارگر، که کارگران بیسوادند و نمیتوانند حتی یک کارخانه را اداره کنند... راه می اندازد و ورشکستگی سیستم اقتصادی را به گردن ناتوانی و بی لیاقتی طبقه کارگر می اندازد. در این طرح تشکیل کارگری سندیکا و شورا بی معنی می شود. مجمع عمومی سهامداران و هیات مدیره ی منتخب آن، دیگر تشکیل کارگری نیست. این شیوه و مکانیسم کار همه ی شرکتهای سهامی در چهارچوب سیستم سرمایه داری است. در این سیستم رقابت بین کارگران سهامدار بزرگ و کوچک و رقابت برای کسب کرسی های هیات مدیره شرکت بسرعت آغاز می شود. مناسبات و سیستم سرمایه دارانه همراه خود، ولو با نیت شبه سوسیالیستی، فساد می آورد. سرمایه دار بالفطره دزد و فاسد نیست. سیستم سرمایه و سود است که او را به موجودی استثمارگر و سرمایه و سود پرست تبدیل می کند. این تصویر که اگر کارگران صاحب سرمایه شوند همه چیز درست میشود، اینکه گویا استثمار نه ناشی از بنیادهای سیستم حاکم، که ناشی از بد بینیتی و فساد و... صاحب کارخانه و یا حتی دولت مردان است برای طبقه کارگر سم کشنده ای بیش نیست. موقعیت هر طبقه ای در تولید، موقعیت اجتماعی، ارزشها، فرهنگ و ... او را تعیین میکند. صاحب سهام های این طرح صاحب سرمایه و صاحب کاران فردا هستند و علیرغم میل باطنی خود و حسن نیت امروزشان، ناچارند برای اینکه شرکت «بگردد» و سودآور باشد خود و اساساً کارگران شرکت را استثمار کنند.

این معامله، نسخه ی از هم پاشیدن یک بخش از طبقه کارگر است. بخشی که در سالهای اخیر از پیشروان طبقه بوده و مبارزه طبقاتی پرشور و اعتصابات کارگری قدرتمندی داشته است. تنه به تنه بورژوازی زده، نظام سیاسی و حاکم را آچمز کرده و به عقب نشینی هایی وادار کرده و رهبرانش را از زندان و زیر تیغ احکام بیرون کشیده است.

کارگران هفت تپه در بن بست قرار گرفته اند و راه برون رفت را در طرح «شکوه» می بینند. اما این پایان بن بست نیست. بلکه آغاز مخمصه ای است که در آن نه تنها همه ی وعده های رفاه و خوشبختی که به خود و خانواده هایشان می دهند، توهمی بیش نیست، بلکه موقعیت اجتماعی و قدرت طبقاتی خود را از دست داده و به خرده مالکین ورشکسته و مقروض تبدیل خواهند شد.

آیا کارگران هفت تپه به این طرح رای می دهند؟ اگر نه راه حل چیست؟

طرح طوری تنظیم شده و آنچنان وسوسه انگیز است و چنان آغشته به تلاش برای تامین یک زندگی انسانی و مرفه برای کارگران است، که جلو هر کارگری بگذارید

انگار درب باغ سبز و خرمی به رویش گشوده شده و احتمالاً با چشمان بسته آن را بپذیرند. تنها شانس گریز از این وسوسه و تخیلات شیرین این است که مبتکران این طرح باز و بازهم بنشینند و به عواقب خطرناک این ریسک و قمار که باخت آن غیر قابل انکار است، بیندیشند و تجدید نظر کنند. تنها شانس بیش از ده هزار کارگر مبارز و خانواده هایشان در این است که به موقعیت طبقاتی قدرتمند خود پشت نکرده و قید اشتراکی کردن مالکیت مبتنی بر توهّمات آشکار را بزنند.

کارگران قبلاً بر مسئولیت و مالکیت بلاواسطه ی دولت بر شرکت با نظارت کارگران بر شرکت تاکید کرده اند. دولت را مسئول نفع و ضرر شرکت دانسته و حقوق خود را مطالبه نموده اند. راه درست همین است که دولت مالک شرکت است و نظارت و اداره ی شرکت برعهده کارگران! کارگران رابطه خود با مدیریت دولتی را تنظیم کنند. خواسته های خود را در حد قدرت و توان خود و با اتکا به مجمع عمومی و شورای مستقل خود از قبیل دستمزد مکفی، ساعت کار کم تر، یک وعده غذای مجانی، حمل و نقل مجانی و مرخصی سالانه را به دولت تحمیل کنند.

این راه درست طبقاتی و تشخیص درست موقعیت قدرتمند کارگران هفت تپه که چشم و چراغ طبقه کارگر ایران شده اند، است. کارگران نمی توانند با این طرح های تخیلی، ورشکستگی های اقتصادی دولت را نجات دهند. همانطور که کارگران نساجی نتوانستند و هم اکنون کارگران معادن، ایران خودرو و بسیاری از شرکتهای خرد و درشت با این معضل دست بگریبانند. نجات اقتصاد به بن بست رسیده و ورشکسته جمهوری اسلامی وظیفه ما نیست و تغییر مالکان مراکز تولیدی از «مالکیت خصوصی» به «مالکیت کارگری» برای نجات کار و زندگی طبقه کارگر، توهّم است.

قدرت کارگران برای گرفتن سهم شان از داراییهای مملکت چه بصورت دستمزد مکفی و چه بیمه بیکاری، در حفظ موقعیت طبقاتی و قدرت اتحاد کارگری است. تجربه خود کارگران هفت تپه همین را نشان داده است. راه حل اقتصادی وضعیت فعلی هم زیر و رو کردن بنیادهای سیستم و جایگزین کردن آن با اقتصاد سوسیالیستی است.

«کمونیسم کارگری دیگر به جزء لایتجزای جنبش کارگری در تمام کشورهای سرمایه داری تبدیل شده. هر جا اعتراض کارگری در جریان است بورژوا فوراً شامه اش برای پیدا کردن کمونیستها تیز میشود. هر جا اسمی از مار کمیسیم بمیان میآید، حتی اگر این مار کمیسیم، مار کمیسیم نیم بند روشنفکران خود طبقه حاکم باشد، بورژوازی اول دور کارخانه هایش حصار امنیتی میکشد و دستش را روی گوش کارگران میگذازد. با این همه باز شاهد اینست که تا اعتراض کارگری بالا میگیرد ز مزه مرگ بر سرمایه داری و زنده باد حکومت کارگری در میان کارگران بلند میشود. هر کارگری که به فکر تغییر اوضاع خودش و طبقه اش میافتد، فوراً دنبال کتاب و جزوه مارکس و لنین میگردد. بورژوازی اینها را به حساب «توطئه و تحریک کمونیستها» میگذارد. اما در واقع توطئه ای در کار نیست. کمونیسم یک سنت مبارزاتی در درون خود طبقه کارگر است. طیف قابل توجهی از خود کارگران، خود همانها که مزد میگیرند و کار میکنند و حاصل کارشان کیسه سرمایه داران را پر میکنند، کمونیستند.»

کارگران کمونیست چه میگویند - منصور حکمت

خطبه ضد کمونیستی آقای اسانلو از سر ناخوشی است

آذر مدرسی

azar.moda@gmail.com



مرگ جرج فلویید کبریتی بر آتش خشم و نفرت از نژادپرستی در آمریکا و منشا جنبش عدالتخواهی در آمریکا شد. جنبشی که منشا بحران سیاسی در آمریکا و شکاف در هیئت حاکمه و بورژوازی آمریکا شده است. جنبشی که بشریت آزادیخواه و متمدن جهان را علیه نژاد پرستی سیستماتیک و بنیادی در آمریکا به تحرک در آورده است. جنبشی که مردم آزادیخواه را در آمریکا، آلمان، بریتانیا، فرانسه، سوئد، لبنان، سوریه، یونان و ... بهم وصل کرده و علیه نه فقط نژادپرستی که علیه بنیادهای سیستمی که آنرا ممکن میکند، به تحرک در آورده است. جنبشی که صفی از راست ترین و فاشیست ترین نیروها را، به رهبری ترامپ، برای شکست آن به تکاپو انداخته است.

ناسیونالیستهای دو آتشه ایرانی، که سنتا در آمریکا در کنار اولترا راست ایستاده اند، در دفاع از رهبر خود، ترامپ، به جنگ این جنبش آمده اند. یکی از شمشیرزنان این صف که با کارت «فعال کارگری» و با اعتماد به نفس خارج از تناسب به جنگ این تحرک عدالتخواهانه در آمریکا رفته است منصور اسانلو است.

اسانلو با اظهار نارضایتی و عصبانیت از «مک شناسی» «هموطنان ایرانی» که به جای دست بوسی ترامپ و بورژوازی آمریکا که اجازه زندگی در این «بهشت» سرشار از رفاه و آسایش و نعمت را به آنها داده اند، به صف معترضین به نژادپرستی سیستماتیک و رسمی در آمریکا پیوسته اند، به تعریف و تمجید از رفاه بی پایان و سیستم پزشکی رایگان آمریکا، که فقط ساکنین کره مریخ را میتوان با آن فریب داد، حمله به تک تک کسانی که قلبشان از مرگ فجیع جرج فلویید و جرج فلویدها به درد آمده و فریاد میزنند «من نمیتوانم نفس بکشم» و «دیگر بس است» را شروع میکنند.

اسانلو در معرفی جرج فلویید و چگونگی قتل او میگوید: «این جوان سیاهپوست که فیلم پورنو میساخته و پول در میآورده، شخصیت پورنوگرافیک بوده»، «پلیس او را گرفته است، یک زانو پشت گردنش گذاشتن مرده، نه اعدام کردند، نه تیر بهش زدند، اصلا قتل عمد نیست، قتل غیر عمد است.» و «حالا اگر پلیسی از ترس جونس به اینها شلیک کنه و یکی را بکشد میشود راسیست! چه راسیستی؟ به این بهانه راه افتاده اند خیابانها را بسته اند و نماز میخوانند، الله اکبر راه انداخته اند و میخواهند اینجا را هم مثل خاورمیانه به گند بکشند!»

ظاهرا در فرهنگ اسلامی آقای اسانلو «نجاست» هزپیشه پورن بودن مجوزی کافی برای کشتن هر کسی است و اگر رنگ پوست «مجرم» سیاه هم باشد که دیگر این کشتن «متمدنانه» و با گذاشتن «یک زانو پشت گردن» از سرشان هم زیاد است! آقای اسانلو کاسه داغتر از آش و راست تر از دستگاه پلیس و دادگاه آمریکا که رسماً از مردم معترض معذرتخواهی کرده اند، حکم برائت پلیس فاشیست را صادر میکند و البته تلاش میکند با آژیتاسیونهای بیمایه علیه تروریسم اسلامی و «هراس پلیس آمریکا از تروریستهای اسلامی» سنگر بگیرد و قساوت قلب و نژادپرستی خود را لاپوشانی کند.

جرج فلویید شانس آورد در مملکت فرضی که آقای اسانلو در آن حاکم اند زندگی نمیکرد. چرا که به جای به قتل رسیدن «متمدنانه» با «یک زانو پشت گردن»، توسط مجریان قوانین شرع سنگسار یا اعدام و تیرباران میشدند!

اسانلو در معرفی جنبش عدالتخواهانه ای که آمریکا و جهان را به لرزه در آورده است از ترامپ و فاکس نیوز دست پیزی میگیرد و میگوید «حالا یک عده تروریست و اسلامبست و چپهای دروغگی و یک مشت آدم دزد و غارتگر ریختن مغازه ها را آتش میزنند، لوازم از مغازه ها میدزدند، جاده ها را میندند و ...!» این صدای خرنگار فکس نیوز یا سخنگوی فاشیستهای آمریکا که با اسلحه به تظاهرکنندگان حمله کرده اند نیست، این صدای

یک فاشیست ایرانی است که پشت سنگر «ضدیت با جمهوری اسلامی» مخفی شده تا عمق لجنزار جنبش خود را مخفی کند. هیئت حاکمه آمریکا افسار ترامپ را بعد از تعرض با الفاظی بسیار نرمتر از این به سرعت کشیدند. ظاهراً در جنبش آبی فیروزه ای کسی نیست به داد آقای اسانلو برسد!

آقای اسانلو با این مقدمه جنگ واقعی خود را با کمونیستها آغاز میکند. ما از حجم دهن دریدگی و فحاشی و لمپنیسم کلام علیه چپ و کمونیسم، که بیش از همه شایسته خود ایشان است، می گذریم.

آقای اسانلو باد در غیغب انداخته و به کمونیستها هشدار میدهد که «این صدای یک کارگر است که به جای همه کارگران ایران حرف میزند!» ایشان که طبقه کارگر ایران طی پروسه رسمی یا غیررسمی، سخنگویی و نمایندگی اش را به ایشان واگذار کرده است و نه هیچ زندانی و قربانی توحش جمهوری اسلامی ایران ایشان را به سخنگو و نماینده خود انتخاب کرده است، اعتماد به نفس کاذب و خارج از تناسبی از خود نشان میدهد. ایشان بعنوان یک شخصیت سیاسی در اپوزیسیون و با گرایش راست افراطی، در خطبه ای مشابه خطبه های خمینی و احکامی چون احکام پرویز تابتی چپ ها و کمونیست ها را نصیحت کرده اند که دست از «خرابکاری» بردارند!

اعتماد به نفس بالا و ضریب هوش پایینی لازم است تا کسی در جامعه ای مانند ایران که کمونیستها در آنها معتبر و محبوب اند، در جامعه ای که طبقه کارگر رسماً و علناً با پرچم سوسیالیستی خود به جنگ بورژوازی رفته اند، اینطور گستاخانه لپچاره‌های بازجویان ساواک و ساواما را تکرار کند.

آقای اسانلو به تبعیت از «امرای ارتش شاهنشاهی» که هنوز لقب «ارتشبد» و «سپهبد» را یدک میکشند، اصرار دارند با کارت «فعال کارگری» به جنگ کمونیستها برود اما این کارت مدت‌ها است سوخته است و مخفی شدن پشت سندیکی شرکت واحد هم کمکی به ایشان نمیکند. با چنین خطبه هایی درب سندیکی شرکت واحد و هر سازمان کارگری برای همیشه به روی آقای اسانلو بسته میماند.

تلاش آقای اسانلو در گروهکشی از کمونیستها برای دفاعشان از وی بعنوان یک فعال جنبش کارگری و کسب آبرو و اعتبار برای اسانلوی امروز بعنوان یک فعال راست و نژادپرست، مضمّن کننده است.

برای هزارمین بار باید به آقای اسانلو گفت کارگر بودن، زندانی شدن و ... برای شما اعتباری نمیخورد. کمونیستها از هر کارگری که برای یک سر سوزن رفاه یا حق کارگر مبارزه کند دفاع میکنند اما در مقابل کارگری که نماینده فاشیسم، نژادپرستی و ضدیت با کمونیسم و کارگر است با تمام توان می ایستند! به همین سادگی!

اما این همه پرخاشگری و خشم و غضب و لعن و نفرین کردن های چپ، این تعرض کور به جنبش عدالتخواهانه در آمریکا ریشه در جای دیگری دارد. آقای اسانلو مانند دیگر اعضا جنبش فیروزه ای متوجه موقعیت نامناسب و تضعیف شده «پرزیدنت ترامپ» شده اند. در مقابل چشمان ناباورشان رهبرشان دارد زیر فشار جنبش ضد تبعیض نژادی در آمریکا له و لورده میشود. ستاره نزدیک شدن جنبش سیاسی ایشان به قدرت، با به خطر افتادن موقعیت «پرزیدنت ترامپ» رو به افول است!

خطبه «جنگ با کفار» و جنگ با «خرابکار چپ»، خالی کردن فشار یاس و ناامیدی از افول این ستاره و تاریکی پس از آن است. آقای اسانلو بهتر است دخیل تان را به امامزاده دیگری ببندید! مردم آمریکا میروند که ترامپ را به زیر بکشند. ۵ ژوئن ۲۰۲۰

حکمتیست را بخوانید

حکمتیست را توزیع و پخش کنید!

حکمتیست را به دست کارگران برسانید!

hekmatist.com

تلگرام حزب: @Hekmatistx
hekmatisparty@gmail.com

دبیر خانه حزب: آذر مدرسی
azar.modali@gmail.com

دبیر کمیته مرکزی: امان کفا
aman.kafa@gmail.com

مسئول تشکیلات خارج کشور حزب: مظفر محمدی
mozafar.mohamadi@gmail.com

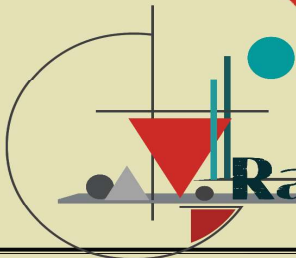
دبیر دفتر کردستان حزب: فواد عبداللہی
fuaduk@gmail.com

حکمتیست صوتک
fuaduk@gmail.com

سر دبیر: فواد عبداللہی

COMMUNISM

صدای آزادی، صدای برابری



Radio

Nina

radioneena.com